



The Principles of Governmental Jurisprudence as the Logic of Deducing Governmental Jurisprudence*

Seyyed Sajjad Izadehy¹ 

Mostafa Rezaee² 

1. Professor, Institute for Culture and Islamic Thought, Qom, Iran (corresponding author).

Email: sajjadzady@yahoo.com

2. Level Four, Qom Seminary, Qom, Iran.

Email: Eshragh.Reza1394@Gmail.Com



Abstract

Today, with the evolution of social systems, the continuous development of human life, and the growing complexity of issues, a vast array of subjects has emerged for jurisprudence to address. Responding to these issues, in line with managing and overseeing the social system of a religious community, requires a shift in perspective toward a governance-oriented jurisprudence. As approaches to jurisprudence evolve toward a more comprehensive, enduring, and dynamic framework, the need for jurisprudential principles at this level becomes increasingly essential. However, despite previous discussions on governance jurisprudence, there has been little focus on its foundational principles. Achieving governmental jurisprudence requires establishing principles that align with this framework. This research, which aims to define governance-oriented jurisprudential principles as the logic of deduction in the governance approach to jurisprudence, utilizes a descriptive-analytical method

* Izadehy, S.; Rezaee, M. (2024). The Principles of Governmental Jurisprudence as the Logic of Deducing Governmental Jurisprudence. *Journal of Political Science*, 27(106), pp. 40-63.

<https://doi.org/10.22081/psq.2024.69387.2894>

 **Publisher:** Baqir al-Olum University, Qom Iran.

*** Type of article:** Research Article

 **Received:** 2024/05/01 •  **Revised:** 2024/05/28 •  **Accepted:** 2024/06/17 •  **Published online:** 2024/06/30

© The Authors



centered on the philosophy of jurisprudential principles. It concludes that governance-oriented principles, while not entirely separate from traditional jurisprudential standards, adopt a perspective geared toward deriving rulings suited to the administration of a larger society. Consequently, these principles may differ significantly from traditional principles of jurisprudence. Therefore, effectively crafting this methodology and deductive framework for managing an Islamic governance system necessitates principles of jurisprudence that not only keep jurisprudence ahead of societal needs but also prevent it from becoming subordinate to social conditions. Ideally, these principles should consider issues not in isolation but as part of a cohesive network of interconnected topics, accounting for the understanding of Sharia across all levels of society. Governance-oriented jurisprudential principles thus play an essential foundational role, facilitating, structuring, and supporting the derivation of governance-oriented jurisprudence—a process that is unattainable without a thorough and comprehensive grasp of governance jurisprudence.

Keywords

Government, Governmental Jurisprudence, Principles of Jurisprudence or Jurisprudential Principles, Philosophy of Jurisprudential Principles.



اصول فقه حکومتی، به مثابه منطق استنباط فقه حکومتی*

سیدسجاد ایزدهی (نویسنده مسئول) ^۱ ID مصطفی رضایی ^۲ ID

۱. استاد، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، ایران.

sajjadizady@yahoo.com

۲. سطح چهارم، حوزه علمیه قم، قم، ایران.

Eshragh.Reza1394@Gmail.Com



چکیده

امروزه با تکامل نظامات اجتماعی و توسعه روزافزون زندگی بشری و پیچیده شدن مسائل، موضوعات انبوهی پیش روی فقه قرار گرفته است که پاسخ گویی به آنها در راستای اداره و سرپرستی نظام اجتماعی جامعه دینی، نیازمند تغییر نگاه به فقه در مقیاسی حکومتی خواهد بود. با تغییر رویکردها به فقه و حرکت به سمت فقهی کلان، پایا و پویا، نیازمندی به اصول فقهی در این قامت بیش از پیش احساس خواهد شد؛ اما با این حال تاکنون به رغم پردازش‌هایی نسبت به فقه حکومتی، سخن‌چندانی در خصوص اصول فقه در این مقیاس به میان نیامده است؛ درحالی که دستیابی به فقه حکومتی از رهگذر تحصیل اصولی در مقیاس اصول فقه حکومتی خواهد گذشت. این تحقیق در راستای تبیین اصول فقه حکومتی به مثابه منطق استنباط در رویکرد فقه حکومتی، با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی ناظر به فلسفه اصول فقه، به این باور رسیده است که اصول فقه حکومتی، ضمن اینکه جدا از معیارهای اصول فقه سنتی نیست، رویکردی ناظر به چگونگی استنباط احکام در تراز اداره جامعه کلان دارد و از همین رو می‌تواند تمایزهایی اساسی با اصول فقه سنتی داشته باشد؛ بنابراین تدوین مناسب این ابزار و روش

* **استناد به این مقاله:** ایزدهی، سید سجاد؛ رضایی، مصطفی. (۱۴۰۲). اصول فقه حکومتی، به مثابه منطق استنباط فقه حکومتی. علوم سیاسی، ۲۷(۱۰۸)، صص ۴۰-۶۳.

<https://doi.org/10.22081/psq.2024.69387.2894>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع) قم، ایران؛ © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۲/۰۱؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۲/۲۸؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۱۷؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۰۳/۳۰



استنباط در تراز اداره فقه اداره نظام اسلامی، مستلزم تدوین اصول فقهی است که فقه را همواره چند گام جلوتر از نیازهای جامعه پیش ببرد؛ نه اینکه محکوم شرایط اجتماعی باشد. چنان که شایسته است موضوعات را نه جدا از موضوعات دیگر، بلکه در قالبی نظام‌واره، مجموعه‌ای منسجم از موضوعات مرتبط را در نظر می‌گیرد و به فهم شریعت در همه سطوح جامعه توجه می‌کند؛ بنابراین اصول فقه حکومتی، نقش زیربنایی، زمینه‌ساز، طراح و تسهیل‌گر در مسیر استخراج فقه حکومتی خواهد داشت که بدون فهم صحیح و شامل نسبت به فقه حکومتی، تحصیل آن ممکن نخواهد بود.

کلیدواژه‌ها

حکومت، فقه حکومتی، اصول فقه، فلسفه اصول فقه.

مقدمه

اسلام و حکومت، نه تنها رابطه‌ای ناگسستنی دارند؛ بلکه ذات اسلام به عنوان دینی جامع، شامل امور بسیاری است که با مقوله حکومت گره خورده است؛ به گونه‌ای که با وجود اشتمال اسلام بر مجموعه‌ای از مبانی اعتقادی، شریعت و اخلاق و توسعه آن در سراسر زندگی بشری، نمی‌توان نگاهی حداقلی به اسلام و نیازمندی‌ها و پرسش‌های بشری داشت. به طبع دین اسلام به عنوان دینی جهان‌شمول، خاتم ادیان الهی و جامع نیازمندی‌های جامعه بشری، نمی‌تواند فارغ از عنصر پایایی و پویایی باشد و حکومت اسلامی، به مثابه امری که لازمه تحقق معارف و شریعت اسلامی در جامعه بشری است، نمی‌تواند فارغ از عناصری همچون روزآمدی و کارآمدی باشد؛ بر این اساس دین اسلام در بردارنده برنامه، سبک زندگی و شیوه‌هایی است که بتواند اداره و سرپرستی جامعه را با همه شئون آن، از بدو تولد تا زمان مرگ در راستای تضمین سعادت و دستیابی به غایت متعالی عهده‌دار شود؛ از این رو حکومت دینی افزون بر کارکردهایی به مانند کارکرد دیگر حکومت‌های عرفی، مانند قانون‌گذاری، تضمین امنیت، رفاه، اداره نیازمندی‌های روزمره بشری، گستره‌ای فراگیرتر از کارکردها و وظایف را در راستای تضمین غایت‌های دین عهده‌دار می‌شود. بدیهی است با توجه به همسویی کارکردهای هر حکومت، متناسب با فرهنگ، دین و مذهب هر جامعه، حکومت دینی نیز می‌بایست وظایف و کارکردهایی همسو و هم‌وزن با تحقق دین (در همه شئون و گستره) باشد. چنان‌که این کارکردها متناسب با جامعیت دین، نمی‌تواند غیرنظام‌مند و غیرمنسجم باشد؛ همچنان که نمی‌تواند به گستره محدود جغرافیایی مقید باشد.

دین اسلام با توجه به ویژگی‌هایش، در راستای تحقق دین در ساحت زندگی فردی، اجتماعی و حکومتی و در عرصه‌هایی مانند سیاست، اقتصاد، فرهنگ، عبادت و ...، نقشه راه، دستورعمل‌ها و احکامی را در نظر گرفته است؛ بر این اساس فقه شیعه همچنان که دستورعمل رفتار بندگان در عرصه زندگی فردی را ترسیم و تجویز می‌کند، در عرصه امور اجتماعی و حکومتی، شیوه و ساختار در عرصه کلان اداره جامعه را نیز

تجویز می‌کند؛ ولی با وجود اینکه فقه در استنباط احکام شرعی، ضوابط و روش‌شناسی مشترکی در همهٔ ساحت‌های فقهی دارد، از یک سو استنباط احکام فقهی در عرصهٔ نیازهای فردی و احوالات شخصی نیازمند روش‌شناسی، ابزارها و قواعد فهم احکام فقهی متناسب با همین عرصه است؛ ولی از سوی دیگر روش‌شناسی، ابزارها و قواعد فهم احکام فقهی در عرصهٔ تدبیر امور حکومت نیز گونه‌ای متمایز با فقه غیرحکومتی دارد؛ همچنان که می‌توان روش‌شناسی ناظر به عرصه‌های فقه عبادات را با روش‌شناسی فقه عرصه‌های ناظر به اجتماعیات و سیاسات متفاوت دانست.

با عنایت به مطالب پیش گفته، باید در نظر داشت با وجود اینکه فقه، همواره نیازمند دانشی به نام «اصول فقه» برای چگونگی استنباط و فهم دیدگاه شارع است؛ اما فقه در تراز ادارهٔ حکومت اسلامی، اقتضائات معینی برای استنباط دارد که ضمن بهره‌مندی از ضوابط و قواعد عمومی «اصول فقه»، از اختصاصات و اقتضائات خاصی نیز برخوردار است؛ از این رو می‌توان در کنار اصول فقه مصطلح، از اصول فقهی متناسب با فقه حکومتی یاد کرد که واجد استعداد و ظرفیت تمهیدگری در چنین سطحی از استنباط باشد. به طبع فقیه در مقیاس حکومت دینی و استنباط احکام، اصول و قواعد ادارهٔ آن، به چنین ابزاری جهت دستیابی به قواعد استخراج فقه در این عرصه نیازمند است.

با این همه، پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل حکومت دینی بر پایهٔ نظریهٔ ولایت فقیه و با وجود خلأ جدی در این خصوص، هنوز اثری در خصوص اصول فقه حکومتی که به صورت تخصصی به اقتضائات شیوهٔ استنباط در عرصهٔ فقه حکومتی و ادارهٔ کارآمد نظام اسلامی توجه کرده باشد، نگاشته نشده است:

ما در یک نظام پُر برکت هستیم. تاکنون چنین نظامی نبود. این نظام، یک فقه حکومتی هم می‌خواهد. فقه حکومتی [اولاً] مسبوق به قواعد فقهی حکومتی است؛ [ثانیاً] مسبوق به اصول حکومتی است. تا ما اصول حکومتی مدون نداشته باشیم، قواعد حکومتی مدون نداشته باشیم، فقه حکومتی هم نخواهیم داشت (جوادی آملی، ۱۳۹۰/۹/۲۴).

این پژوهش با هدف تبیین اصول فقه حکومتی به مثابه منطق استنباط در رویکرد فقه حکومتی و تنقیح مبانی حاکم بر آن و تمایز اصطلاحی به نام «اصول فقه حکومتی» نسبت به اصطلاح‌های همسان، در پاسخ به مسئله پژوهش درباره چارچوب حاکم بر اصول فقه حکومتی، با بهره‌مندی از روش ناظر به فلسفه مضاف به این نتیجه رسیده است که «اصول فقه حکومتی» مفهومی متمایز از اصول «فقه حکومتی»، «اصول فقه سیاسی» و «اصول فقه سنتی» دارد و از الزاماتی متمایز در عرصه روش‌شناختی فهم مراد شارع در استنباط فقه در تراز فقه حکومتی برخوردار است.

۱. مفهوم‌شناسی

اصل به معنای چیزی است که دیگران می‌توانند به آن تکیه کنند؛ بلکه اصل را می‌توان به چیزی تعریف کرد که امور دیگر بر آن مبتنی است؛ از این رو اصل در جایگاه مرجعیت، قانون‌بخشی و رجوع‌شوندگی قرار دارد و حاکی از کارکرد کلان و قاعده‌ساز بودن آن است؛ زیرا «اصل، بخشی است که سایر بخش‌ها بر آن بنا می‌شوند» (فیومی، ۱۴۱۲ق، ج. ۱، ص. ۱۶) و فقیهان نیز معنای دیگری از این واژه اراده نکرده و آن را در همان معنای لغوی به کار برده و از همین روی در برخی اوقات، از آن اراده قاعده کرده‌اند» (محقق کرکی، ۱۳۶۷، ج. ۲، ص. ۹۳).

واژه فقه را که از پربسامدترین واژگان این پژوهش است، نمی‌توان به هرگونه فهم و درکی اطلاق کرد؛ بلکه مراد از آن سطحی از فهم است که توده مردم از دستیابی بدان محروم‌اند؛ از این رو فقه به فهمی اطلاق می‌شود که نیازمند ژرفکاوی و حاصل دقت و تحلیل است؛ بنابراین فقه را نمی‌توان به مطلق فهم تعریف کرد؛ بلکه مراد از این واژه، فهمی است که همراه با ریزینی، دقت نظر و در سطحی بالاتر از برداشت‌های افراد عادی باشد؛ چنان که مراد از فقه، فهم دقیق از هر چیزی نیست؛ بلکه ناظر به فهم اموری است که به عرصه دین مرتبط است؛ از این رو می‌توان به سطوحی از قداست برای این فهم قائل شد (کلینی، ۱۳۸۷، ج. ۱، ص. ۳۲)؛ بنابراین فقه، مطلق فهم و ادراک نیست؛ بلکه ادراک اموری دقیق، لطیف و پنهان در عرصه دین است» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص. ۶۴۲)

که موجب کشف تفصیل دینی و جزئیات موجود در شریعت از روی ادله موجود فعلی خواهد بود؛ از این رو فقه در عبارت فقیهان، «علم به احکام فرعی شریعت از روی (منابع و) دلایل تفصیلی آن» (شهید ثانی، ۱۳۹۰، ص. ۲۲) است؛ ولی به نظر می‌رسد با توجه به نکات پیش گفته، این تعریف نمی‌تواند تعریف جامعی نسبت به فقه باشد؛ زیرا فقه در حقیقت فهم دین با همه جوانب و شئون آن است و از حیث گستره قلمرو، همه سطوح اجتماع را در بر خواهد گرفت؛ چنان که در نگاهی کلان، قوام جامعه دینی با همه نظاماتش به درکی فقیهانه بستگی خواهد داشت؛ از این رو شاید تعریف فقه به فهم روشمند شریعت و نه دیگر عرصه‌های دین را (دست کم در ظرف تحقق حکومت اسلامی و انتظار پاسخگویی حداکثری به همه شئون دین از خاستگاه دین)، می‌بایست نگاهی تقلیل‌گرا ارزیابی کرد که ناظر به بخشی از غایت‌های دین در جامعه است: «فقه استخوان‌بندی و در واقع ستون فقرات زندگی اجتماعی است»^۱ (مقام معظم رهبری، ۱۳۹۸/۲/۱۸).

منطق حداکثری و نظام‌مند فقه ناظر به کارایی دین و فقه و کارآمدی آن در عرصه اداره کلان حکومت، در برابر تفکری قرار دارد که به ظرفیتی حداقلی و ناظر به عرصه امور شخصی و احوالات شخصی باور دارد و از این رو نظام اداره جامعه ذیل حکومت را از زمره وظایف فقه خارج می‌داند:

از اهم بارهایی که نباید بر دوش دین نهاد، بار «حکومت دینی کامل» است. دین درباره حکومت، اگر حرفی دارد، حرف «اقلی» است، نه «اکثری» و حرف اقلی‌اش هم درباره «مشروعیت» است، نه «مدیریت» (سروش، ۱۳۸۵، ص. ۱۱۲).

با توجه به مطالبی که درباره فقه در عرصه حکومت گذشت، می‌توان به درکی از فقه حکومتی نائل آمد که مراد از حکومت در این مرگب‌واژه، صرف تدبیر امور معیشت جامعه یا قانون‌گذاری و نظارت یا برقراری نظم سیاسی اجتماعی یا تنظیم روابط

۱. انسان از قبل از ولادت تا بعد از ممات احوالی دارد و این احوال شامل احوال فردی و زندگی شخصی اوست و نیز شامل احوال اجتماعی و زندگی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و بقیه شئون اوست. تکلیف و سرنوشت همه اینها در فقه معلوم می‌شود (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۰/۶/۳۱).

انسان‌ها در جامعه نیست؛ زیرا ممکن است فقیه در ظرف اقتدار اجتماعی (و نه حکومت مصطلح) نیز به تدوین قوانینی ناظر به هدایت کلان جامعه مبادرت ورزد؛ همچنان‌که برخی از فقیهان در غیر خاستگاه حکومت، می‌توانند احکام فقهی را ناظر به نظام اداره جامعه استنباط کنند و برای استفاده در اختیار حاکمان قرار دهند.

چنان‌که بر اساس منطقی یادشده می‌توان میان مرکب‌واژه «فقه حکومتی» و «فقه حکومت» تمایز قائل شد؛ زیرا «فقه حکومت» به موضوعی به نام حکومت، دولت یا سازمان به معنای «قدرت برتر فرماندهی» (قاضی شریعت‌پناهی، ۱۳۹۵، ص. ۱۸۷) یا «سازمانی دارای تشکیلات و نهادهای سیاسی مانند قوه مقننه، قوه قضائیه و قوه اجراییه» (عمید زنجانی، ۱۳۶۷، ج. ۱، ص. ۹۴) می‌پردازد و فقیه در «فقه حکومت» به مباحثی از عرصه حکومت می‌پردازد که ناظر به ساختارها، نهادها، سازمان‌ها، کار گزاران، شکل و فرایند حکومت است؛ در حالی که در «فقه حکومتی» فقیه، نه فقط به موضوع حکومت، بلکه به مجموعه وسیعی از مسائل در گستره مباحث رفتار انسان‌ها (اعم از مؤمنان و شهروندان) می‌پردازد؛ ولی بر خلاف مباحث فقه سنتی که غرض آن، ارائه احکام اداره زندگی مؤمنان افراد در عرصه امور شخصی و جامعه ایمانی بود، در فقه حکومتی، فقیه در استنباط احکام دینی، اداره کلان جامعه و بسامانی جامعه و نظام سیاسی را در نظر می‌گیرد و حتی در امور فردی نیز به گونه‌ای استنباط می‌کند که این استنباط در فضای عمومی جامعه تأثیرگذار باشد؛ زیرا «حکومت در منظر مجتهد واقعی، فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است. حکومت، نشان‌دهنده جنبه علمی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است. فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان از گهواره تا گور است» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج. ۲۱، ص. ۲۸۹).

با توجه به آنچه گذشت و اینکه عرصه‌های متفاوت از فقه، الزامات روش‌شناسی متمایزی دارند، باید گفت این پژوهش در پی تبیین «اصول فقه حکومتی» به مثابه منطق و شیوه استنباط احکام فقهی در تراز اداره کلان جامعه است که به طبع با وجود اشتراکات با اصول فقه سنتی و مرسوم از اقتضائاتی خاص برخوردار است و فقیه بر این اساس،

خواهد توانست با استفاده از روش‌ها و ابزارهای متناسب، به استنباط فقه حکومتی مبادرت ورزد.

۲. چیستی فلسفه اصول فقه

واژه فلسفه دارای دو کاربرد کلان است. گاهی مراد از آن، اصطلاح رایج در میان قدماست که به مطلق دانش عقلی اطلاق می‌گردد که در خصوص کلی‌ترین موضوعات موجود در هستی بحث می‌کند؛ در این معنا فیلسوف به شناخت موجودات با رویکردی عقلی می‌پردازد تا موجودات حقیقی را از خیالی و توهمی تمییز دهد: «فلسفه آن علمی است که درباره کلی‌ترین مسائل هستی بحث می‌کند که به هیچ موضوع خاصی مربوط نیست و به همه موضوعات هم مربوط است و همه هستی را به عنوان یک موضوع در نظر گرفته و درباره آن بحث می‌کند» (ملاصدرا، ۱۳۸۳، ج. ۱، ص. ۲۸).

در کاربرد دوم، مراد از فلسفه بحث درباره موضوع، روش، غایت و دیگر مبادی تصویری علم است که روی هم رفته می‌توان از آن به اموری همچون مبانی حاکم بر هر علم یاد کرد؛ در این معنا به تناسب هر موضوع می‌توان از عناوین دیگری همچون پیشینه‌شناسی، سیر تطوری و دیگر موضوعات پیشینی هر علم نیز بحث کرد. در این میان برای پرهیز از خلط الفاظ و به کارنگرفتن یک لفظ در «غیر ما وضع له» مطلوب‌تر آن است که از این سنخ فلسفه به فلسفه علم تعبیر شود؛ زیرا دانش فلسفه تابع به کارگیری اصطلاحات و روش مخصوص به خود است و فلسفه علم، دانشی نوپا و متأخر است که به ملازمه‌های عام‌تر هر علم می‌پردازد و عبارت از تبیین اصول و مبانی و به اصطلاح مبادی آن علم است که گاهی از آن به «رئوس ثمانیه» نیز یاد می‌شود: «فلسفه علم عبارت است از معرفت ماهیت علم و انواع اصول و مبادی و نتایج آن و همچنین شناخت روابط علوم با یکدیگر؛ چه در قلمرو آن، چنانکه هستند و چه در قلمرو آن، چنانکه می‌توانند باشند» (جعفری، ۱۳۷۲، ص. ۴۰)؛ بنابراین مراد از فلسفه علم اصول فقه، فلسفه‌ای مضاف است که شامل مبادی حاکم بر این علم از جمله قلمرو معنایی، روش، کارکردها، غایت، مقومات و... خواهد بود.

۳. چیستی «اصول فقه» مضاف

علم اصول فقه را از یک منظر می‌توان به اصول فقه مطلق و محض و اصول فقه مضاف تقسیم کرد. در قسم اول، به مسائل کلی علم اصول پرداخته می‌شود و به طبع نقش زیربنایی و مبنایی را برای علوم تفصیلی متفرع بر آن خواهد داشت؛ اما در قسم دوم به مسائل جزئی‌تر علم اصول و یکی از شئون آن پرداخته خواهد شد. مطابق با این توضیح، اصول فقه مضاف کاملاً تحت تأثیر اصول فقه مطلق قرار دارد و اصولی با استفاده از اصول فقه مطلق به دنبال فهم مسائل، قلمرو و شئون حاکم بر اصول است؛ اما این نسبت همیشگی نیست و گاهی افزودن یک قید به یک کلی، به معنای انتزاع علمی جدید از علم اول نخواهد بود؛ بلکه به معنای لزوم تغییر قلمرو علم فعلی به علمی جدید است؛ هرچند این علم در نام مقید و جزئی‌تر از علم پیشین بنماید؛ بنابراین اگر از اصول فقه حکومتی سخن گفته می‌شود، گرچه از یک سو مقید به بخشی از اصول فقه است که ناظر به استنباط فقه در عرصه عمومی و ناظر به نظام سرپرستی جامعه دینی و نه استنباط احوالات شخصی زندگی مؤمنان است، از سوی دیگر اصول فقه حکومتی، ویرایشی روزآمد از اصول فقه است که به استنباط تمامی ابواب فقه به غرض اداره امور جامعه در همه عرصه‌های زندگی اجتماعی، بلکه عرصه امور فردی مرتبط با حوزه عمومی ناظر است.

مراد از اصول فقه حکومتی، اصولی مضیق نسبت به اصول فقه موجود نیست؛ بلکه قلمرو مباحث آن به مراتب از اصول فقه مصطلح، گسترده‌تر خواهد بود؛ چنان‌که دامنه موضوعی و گستره محتوایی اصول فقه موجود، به نسبت غایت مد نظر از آن، به درستی ساماندهی نشده است؛ از این رو تغییر و روزآمدی در اصول فقه به جهت دستیابی به اصول کارآ، جامع و پاسخگو نسبت به نیازهای جدید جامعه، امری ضروری است. درحقیقت مضاف‌الیه اصول فقه حکومتی، به رویکرد و غایتی ناظر است که از اصول فقه در عصر حاضر و در بستر تحقق حکومت اسلامی و اداره کلان جامعه بر اساس موازین دین و شریعت متوقع است. به طبع اصول فقه حکومتی، بر نگرشی جدید به فقه و کارکردهای آن مبتنی است و دربردارنده نظام مسائل جدیدتری خواهد بود.

۴. نسبت‌سنجی «اصول فقه» حکومتی و «فقه حکومتی»

انقلاب اسلامی برای دستیابی به نظام، دولت، کشور و تمدن دینی نیازمند به فقهی پویا، فراگیر و کارآمد است تا بتواند نظامات مختلف اجتماعی جامعه را در مسیر غایت مطلوب انقلاب و با هدف اداره و سرپرستی کلان جامعه استخراج کند. بی‌شک این مسیر طولی، فرایندی پیچیده و طولانی و دشوار خواهد بود که اگرچه مقطعی از آن محقق شده است، تحقق کامل آن مستلزم پیمودن راهی طولانی است که با استنباط فقهی، مشتمل بر نگاه حداقلی حاصل نخواهد شد؛ از این رو استنباط فقه، امروزه نیازمند خوانشی حداکثری از دین است که نه تنها برای شئون مختلف فردی^۱ و اجتماعی برنامه دارد؛ بلکه در حوزه حکمرانی نیز قادر است کارآمدی خود را در عرصه‌های مختلف اثبات کند.

پیش از انقلاب اسلامی، سطح احساس نیاز جامعه به فقه، بیشتر به رویکردهای فردی و با هدف رفع نیازهای مؤنثه مکلفان منتهی می‌شد؛ اما با روی کار آمدن انقلاب با داعیه حکمرانی دینی و روی گردانی از سبک‌های لیبرال - دموکراسی، امام خمینی علیه السلام در پاسخ به این پرسش که آیا می‌توان با همان ابزار پیشین اجتهاد، به استنباط دین و شریعت در رویکرد اداره نظام و سرپرستی کلان جامعه مبادرت ورزید؟ نگرشی کلان به دین و فقه را در نظر گرفت و با تأکید بر اهداف حکومت دینی، بر تحقق عدالتی جامع در همه سطوح پافشاری کرد؛ به گونه‌ای که به مؤلفه‌های رفاهی بسنده نکرد و موجب کارآمدی و بالفعل شدن همه ظرفیت‌های جامعه شد:

آن کسی که به این معنا موفق خواهد شد و عدالت را در تمام دنیا اجرا خواهد

۱. تا پیش از انقلاب اسلامی، فقه شیعی بر مسائل فردی متمرکز بود و عرصه‌های اجتماعی، حکومتی و تاریخی را در نظر نداشت؛ ولی به‌رغم روی کار آمدن انقلاب، همچنان نرم‌افزار فقه حکومتی از وضع موجود فاصله‌ای محسوس دارد: «شیعه حکومت نداشته است... لذا فقه شیعه و کتب فقهی شیعه، بیشتر فقه فردی بود. فقهی که برای اداره امور دینی یک فرد یا حداکثر دایره‌های محدودی از زندگی اجتماعی... امام بزرگوار فقه شیعه اسلام را از دورانی که خود این بزرگوار در تبعید بودند، کشاندند به سمت فقه اجتماعی، فقه حکومتی؛ فقهی که می‌خواهد نظام زندگی ملت‌ها را اداره کند و باید پاسخ‌گوی مسائل کوچک و بزرگ ملت‌ها باشد» (مقام معظم رهبری؛ ۱۳۷۶/۳/۱۴). اجتهاد در این دوره با چهره فرد مسلمان ارتباط یافت؛ نه چهره اجتماع مسلمانان» (صدر، ۱۳۵۹، ص. ۸).

کرد؛ نه آن هم این عدالتی که مردم عادی می‌فهمند که فقط قضیه عدالت در زمین برای رفاه مردم باشد؛ بلکه عدالت در تمام مراتب انسانیت. انسان اگر هر انحرافی پیدا کند، انحراف عملی، انحراف روحی، انحراف عقلی، برگرداندن این انحرافات را به معنای خودش این ایجاد عدالت است در انسان (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج. ۱۲، ص. ۲۰۷).

تحقق کامل این معنا از غایت‌ها و اهداف دین در عرصه حکومت هرچند منوط به عصر ظهور است (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج. ۱۹، ص. ۲۰۹)، ولی از آنجا که غایت انقلاب اسلامی در نزدیک شدن هرچه بیشتر به این عصر است و دستیابی بدین هدف، به یکباره میسر نشده است، مستلزم ایجاد حلقه‌های لازم برای این دوره است که از مهم‌ترین آنها می‌توان به برپایی عدالتی فراگیر در شئون مختلف جامعه در همه نظامات اجتماعی، زوایای درونی و بیرونی اشخاص اشاره کرد. به طبع عدالت یادشده که مستلزم دستیابی به فقهی جامع و فراتر از مقیاس فردی و اجتماعی است، جز از طریق اداره، تربیت و راهبری نفوس جامعه برای حرکت در جهت رسیدن به این غایت امکان‌پذیر نخواهد بود.

امام خمینی علیه السلام ضمن نفی رویکردهای حکومتی موجود در دنیا و تأکید بر تلازم حکومت و اسلام، حکومت دینی را ناظر به همه شئون جامعه و برخوردار از رویکردی دینی به تمام معنا دانسته و عملکرد حکومت اسلامی را در همه سطوح خود در گرو قانون برخاسته از دین اعلام کرده‌اند: «بل حکومت تستوحی و تستمد فی جمیع مجالاتها من القانون الإلهی» (امام خمینی، ۱۳۸۰، ج. ۲، ص. ۶۲۲)؛ حکومت دینی در همه شئون خود از قانون الهی استمداد و بهره می‌گیرد.

از این رو شأن مجتهد از منظر انقلاب اسلامی، فهم فقه جامع دین است تا بتواند حکومت را که از ابزارهای تحقق حداکثری دین در جامعه است، در همه سطوح درک، استنباط و درنهایت اداره و سرپرستی نماید.

بر این اساس، فقیه در راستای دستیابی به فقه حکومتی جامع، باید در سطح اداره حکومت بیندیشد، بر فرهنگ حاکم بر جهان تسلط داشته باشد، با اقتصاد حاکم بر دنیا

آشنا باشد و مکتب‌های سیاسی و اجتماعی روز را بشناسند تا بتوانند در برابر کسانی که راهبرد حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، هم‌وردی کند و مدل‌های عملی فقهی در این سطح ارائه دهد.^۱ به طبع مجتهد نمی‌تواند در این سطح از جامعیت قرار داشته باشد؛ مگر اینکه مقیاس نگاه او جهانی و ناظر به موازنه قدرت در این سطح باشد تا این گونه فقه و اجتهاد بتواند نظریه جامعی از دین در تمامی سطوح زندگی (از گهواره تا گور) ارائه دهد؛ «برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم... همه ترس استکبار از همین مسئله است که فقه و اجتهاد جنبه عینی و عملی پیدا کند...» (امام خمینی، ۱۳۹۰، ص. ۳۰).

دستیابی به فقه در چنین ترازوی، بدون پی‌ریزی و طراحی اصول فقهی ناظر به این گستره ممکن نخواهد بود؛ مگر آنکه از نظام موضوعات و مسائل، روش، غایت و قلمرو متمایزی برخوردار باشد و بلکه از ابزارهای متناسب استنباط بهره گیرد.^۲

۵. تفاوت «اصول» فقه حکومتی با «اصول فقه» حکومتی

فقه حکومتی دارای ساحت‌ها، مبانی، اصول، ملاک‌ها و شئون گوناگونی است که آن را از دیگر گونه‌های فقهی متمایز می‌کند. فقه حکومتی گستره‌ای فراتر از مقیاس‌های فردی و اجتماعی دارد و در سطح حکمرانی جامعه به ارائه مدل، قانون و روش سرپرستی و اداره روی می‌آورد و به عنوان ولایت بر همه شئون جامعه نقش‌آفرینی می‌کند؛ از این رو همچنان که با استفاده از رویکرد فقه حداکثری، به نیازهای کلان جامعه خویش پاسخ می‌دهد و فقهی روزآمد و به‌روز است، ضمن تأکید بر گستره‌ای فرازمانی

۱. امام راحل در منشور روحانیت، افزون بر موارد بر شمرده شده، عناصر گوناگون دیگری را نیز بیان کرده‌اند که پس از گذر چند دهه، خلأ چنین دستگاهی به چشم می‌آید و خاستگاه این خلأ نبود اصول فقهی در سطح حکومتی است.

۲. مراد از تحول، برهم‌زدن روش استنباط فقهی نیست؛ بلکه روش استنباط جواهری مورد قبول امام راحل بوده است؛ اما بحث در خصوص دستیابی به اجتهادی در مقیاس اداره و سرپرستی جامعه است که با ابزارهای موجود اصولی و شاکله ترسیم‌شده فقهی روز میسر نخواهد بود: «اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج. ۲۱، ص. ۱۷۷).

و فرامکانی، به راهبری جامعه در مسیر تحقق غایت انقلاب اسلامی می‌پردازد. در این نوع از استنباط، دامنهٔ اجتهاد به نظریه‌پردازی‌های خرد محدود نیست؛ بلکه نظریه‌پردازی در سطح کلان و در مقیاس نظام‌سازی صورت خواهد گرفت. ضمن اینکه در فقه حکومتی، ولی و حاکم جامعه محور جامعه است و دیگر اجزا به‌مثابهٔ شبکه‌ای متصل و درهم‌تنیده، آبرنظامی را تشکیل می‌دهند که سطوح ولایت را در جای‌جای آن تسری خواهد داد.^۱

موارد یادشده و نیز گزاره‌های متنوع دیگری به عنوان اصول حاکم بر این فقه تلقی می‌شوند که آن را از خوانش‌های متفاوت از فقه، متمایز می‌کند. این مؤلفه‌ها، «اصول» فقه حکومتی هستند؛ گرچه این «اصول فقه» حکومتی است که اصول زمینه‌ساز استنباط در ساحت ادارهٔ شئون حکومت را تمهید خواهد کرد؛ زیرا با وجود اینکه در «اصول فقه» حکومتی مباحث طرح‌شده در اصول فقه مطرح می‌شود، اما از این جهت با اصول فقه مصطلح، متمایز خواهد بود که با عنایت به غایت و رویکردی ناظر به نظام ادارهٔ جامعه نگاشته می‌شود؛ در حالی که در «اصول» فقه حکومتی، تنها از اصول، مبانی و مؤلفه‌های حاکم بر فقه حکومتی سخن گفته می‌شود.

۶. تمایز اصول فقه سنتی با اصول فقه حکومتی

با توجه به ضرورت پیش‌گفته ناظر به ضرورت فقه حکومتی، نه تنها شایسته است فقه گسترده‌ای فراگیرتر از فقه فردی داشته باشد؛ بلکه باید به دامنه‌ای فراتر از فقه مسائل اجتماعی توجه کند و چونان نرم‌افزار اداره و سرپرستی جامعه تلقی شود. به طبع این عیار

۱. واکاوی برخی از نظریه‌های پیشینیان بیانگر بی‌اعتقادی ایشان به رویکرد کلان و حداکثری نسبت به فقه و وجود خلأهای معنایی در این زمینه است که می‌تواند از حیثی معلول اقتضائات عصری ایشان باشد. در این نظرگاه، طبیعی است که فقه حکومتی با اصلی همچون نظام‌مندبودن معنا نخواهد داشت: «مجموعه وظایف راجع به نظم و حفظ مملکت و سیاست امور به دو دسته تقسیم می‌شود: اول: منصوصاتی که وظیفهٔ عملیه آن بالخصوص معین و حکمش در شریعت مطهره مضبوط است؛ دوم: غیرمنصوصی که وظیفه عملیه آن به واسطه عدم اندراج تحت ضابط خاص و میزان مخصوص غیرمعین و به نظر و ترجیح ولی نوعی موکول است... معظم سیاسات نوعیه از قسم دوم است» (نابینی، ۱۳۹۳، ص. ۱۳۳).

از فقه مستلزم معیاری متمایز در اصول فقهی است که ابزار استنباط این رویکرد از فقه را برعهده دارد؛ زیرا درحالی که اصول فقه سنتی، مشتمل بر ابزارهایی برای به‌دست آوردن تکالیف عبد در مقابل مولاست و به عنوان منطق فقه^۱ در پی ارائه وسیله‌ای جهت اجتهاد کارآمد و ابزاری برای صحت‌سنجی استنباط فقیه در این ساحت است؛ ولی هرگاه غایت دین‌داری به گستره فردی و احوالات شخصی مؤمنان محدود نشود، بلکه شامل استنباط مباحث و مسائل عرصه دینداری در گستره وسیعی در سطح اداره حکومت اسلامی نیز باشد که مستلزم سبکی جدید از زندگی و دین‌داری در عالم است، به طبع متناسب با این هدف و گفتمان، باید اصول فقهی طراحی گردد که دربردارنده ابزاری در راستای استنباط دین در بسترهای مختلف حکومت دینی و اقامه آن در جامعه باشد؛ ازاین‌رو فقه حکومتی در انفعال نسبت به انقلاب اسلامی به عنوان نماد رویکرد حداکثری به فقه و اداره دین‌مدار حکومت قرار نداشته، بلکه فقه حکومتی در عصر انقلاب اسلامی به‌مثابه فرایندی در امتداد ظهور، مستلزم حضور دین در اداره جامعه است و فقه در راستای حضور دین در جامعه، طرحی نو و متناسب با شرایط جدید ارائه خواهد کرد.

اگر قلمرو کارکردی دانش فقه، به استنباط شریعت به معنای اخص، یعنی معرفت احکام الزامی محدود باشد، کارویژه اصول فقه نیز فراهم کردن ابزارهای مناسب برای فهم شریعت خواهد بود؛ ازاین‌رو در رویکرد سنتی، از علم اصول فقه توقعی برای ایجاد بسترهای مناسب در جهت استنباط شریعت به معنای اعم، یعنی تمامی عرصه‌های رفتاری در تراز اداره کلان جامعه نخواهد رفت؛ بر اساس این منطق ابزارهای متناسب با کارکردهای ناظر به اداره جامعه تعریف و تولید می‌شوند؛ ازاین‌رو اصول فقه مصطلح به‌مثابه ابزاری برای فهم و استنباط رفتارهای مؤمنان در زندگی شخصی، نخواهد توانست به رسالتی در تراز استنباط رفتارهای کلان در اداره یک جامعه یا یک کشور مبادرت ورزد و آن‌گاه به بازتولید منطق اداره شئون یک نظام سیاسی اقدام کند؛ بر همین اساس

۱. «وَعَلَى هَذَا الْأَسَاسِ يَصْحَ أَنْ يُطْلَقَ عَلَى عِلْمِ الْأَصُولِ اسْمَ مَنْطِقِ عِلْمِ الْفَقْهِ» (صدر، ۱۳۷۹، ص. ۵۰).

ضمن اینکه ظرفیت‌سنجی اصول فقه در تراز ضرورت‌های اجتماعی - حکومتی عصر حاضر از الزامات تحول اصول فقه و روزآمدی آن متناسب با احوالات زمانه است، با پیچیده‌تر شدن معادلات ارتباطی با غرب و گسترده‌گی نظامات داخلی در ظرف انقلاب اسلامی و آمیختگی فکری و رفتاری با نظام‌های متقابل بیرونی، طراحی اصولی ناظر به نیازمندی‌ها و جهت‌گیری‌های جدید، جهت فراهم کردن بسترهای فقهی متناسب با شأن نیازهای حکومت اسلامی بیش‌ازپیش روشن می‌شود:

روی آوردن به فقه حکومتی و استخراج احکام الهی در همه شئون یک حکومت و نظر به همه احکام فقهی با نگرش حکومتی - یعنی ملاحظه تأثیر هر حکمی از احکام در تشکیل جامعه نمونه و حیات طیبه اسلامی، امروز یکی از واجبات اساسی در حوزه فقه اسلامی است که نظم علمی حوزه، امید برآمدن آن را زنده می‌دارد (مقام معظم رهبری، ۱۳۷۱/۸/۲۴).

اصول فقه باید ظرفیت حداکثری استفاده از شریعت در اداره شئون زندگی شهروندان یک جامعه را فراهم سازد تا عرصه‌های کاربردی و راهبری شریعت در اداره جامعه ملموس گردد؛ امری که بدون بازیابی غایات فقهی و اصولی امکان‌پذیر نخواهد بود و از مجرای آن نسبت میان فقه ناظر به اداره نظام سیاسی و شئون حکمرانی و فقه ناظر به اداره زندگی مؤمنانه مکلفان به دست خواهد آمد؛ بنابراین تمایز اصول فقه سنتی با اصول فقه حکومتی تنها در حوزه زیادت یا نقصان برخی از مطالب یا برخی از باب‌های جدید نخواهد بود؛ بلکه در غایت، روش، گستره و نوع کارآمدی و کارکرد نیز تفاوت‌هایی اساسی دارند و با رویکردی متمایز، موضوع متفاوت و غایت‌های متغایر با یکدیگر قرار خواهند داشت.

۷. تغایر اصول فقه سیاسی با اصول فقه حکومتی

نسبت‌سنجی میان اصول فقه سیاسی و اصول فقه حکومتی در گرو تعریفی است که از سیاست ارائه خواهد شد. گاهی تعریف بیان‌شده برای سیاست، معنایی حداکثری و جامع دارد و همه شئون حکمرانی، اداره و سرپرستی جامعه را در بر می‌گیرد که در این

حالت، مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، نظامی، حقوقی و... نیز ذیل معنای سیاست به معنای تدبیر کل نظام حاکم بر جامعه قرار خواهد گرفت؛ همان طور که از برخی تعبیرهای امام خمینی علیه السلام همین معنا قابل استفاده است؛ زیرا ایشان نگاهی جامع به مقوله سیاست داشتند: «فمن توهم أن الدین منفکٌ عن السیاسة فهو جاهلٌ لم يعرف الاسلام ولا السیاسة» (امام خمینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص. ۲۳۴)؛ آن کس که گمان کند دین از سیاست جداست، او ناآگاهی است که نه اسلام و نه سیاست را شناخته است. در این نظرگاه، چون سیاست عین دیانت است، نه اینکه سیاست جزئی از نظام دینی به شمار آید و دین هم شامل همه عرصه‌های زندگی می‌شود؛^۱ از این رو این اندیشه را می‌توان خوانشی حداکثری از سیاست دینی دانست؛ اما در مقابل این تفکر، برخی عرصه سیاست را جدا از دیگر نظامات جامعه معنا کرده‌اند و بر همین اساس معتقدند سیاست را نباید در دیگر ابعاد جامعه دخالت داد و بسترهای سیاسی باید همواره حدود و ثغور خود را از دیگر عرصه‌های جامعه تفکیک کنند تا سیاست‌زدگی ایجاد نشود.

مطابق با خوانشی حداقلی از معنای سیاست، مسائلی همچون جامعه‌شناسی سیاسی، سیاست‌گذاری عمومی، مطالعات منطقه‌ای، روابط بین‌الملل و... از شاخه‌های آن به شمار می‌آید و دیگر نمی‌توان فرهنگ و دیگر بسترهای جامعه را جزئی از سیاست دانست؛ هرچند سطحی از اجتماع در این معنا درگیر خواهد بود:

سیاست فعالیتی اجتماعی است که با تضمین نظم در نبردهایی که از گوناگونی و ناهم‌گرایی عقیده‌ها و منافع ناشی می‌شود، می‌خواهد به یاری زور - که اغلب بر حقوق متکی است - امنیت بیرونی و تفاهم درونی واحد سیاسی ویژه‌ای را تأمین کند (فروند، ۱۳۸۴، ص. ۲۱۳).

در راستای تعریف حداکثری از سیاست، رابطه اصول فقه سیاسی و اصول فقه

۱. «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کرده‌اند... اسلام مکتبی است بر خلاف مکتب‌های غیر توحیدی، در تمام شئون فردی، اجتماعی، مادی، معنوی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، دخالت و نظارت دارد و از هیچ نکته، ولو بسیار ناچیز... فروگذار نکرده است» (امام خمینی، ۱۳۸۲، ج ۱، ص. ۶۵).

حکومتی رابطه‌ای همسو خواهد بود؛ زیرا گستره هر دو، سرپرستی جامعه در دستیابی به غایت اراده شده است؛ اما اگر معنای حداقلی از سیاست اخذ شود، فقه سیاسی متکفل استخراج شئون سیاسی حکومت خواهد بود که مباحثی همچون مصونیت سیاسی، آزادی‌های سیاسی، مشارکت سیاسی و... در ذیل آن می‌گنجد؛ در این معنا، فقه سیاسی فراهم‌کننده قطعه‌ای از فرایند حاکم بر فقه حکمرانی جامعه خواهد بود؛ هر چند همچنان اشتراکاتی میان فقه سیاسی و فقه حکومتی وجود دارد و هر دو در قامت فقهی فرافردی ظهور و بروز دارند. رویکردی فراگیر به موافقان و مخالفان خود دارند. هر دو برای حکومت و جامعه هویتی مستقل قائل‌اند، سطحی از انسجام شبکه‌ای در هر دو فقه وجود دارد و...؛ بنابراین بسته به نوع دیدگاه نسبت به معنای سیاست می‌توان روابط مختلفی بین دو اصول فقه سیاسی و حکومتی برشمرد.

در تعریف مضیق از سیاست، با دستیابی به اصول فقه حکومتی، در عمل اصول فقه سیاسی نیز در دسترس خواهد بود؛ زیرا سیاست شأنی از شئون حکومت است، ولی اگر تعریف موسعی از سیاست ارائه شود، قلمرو اصول فقه سیاسی و اصول فقه حکومتی یکی خواهد بود و این وحدت به گستره موضوعات، روش، ضرورت‌ها و دیگر مؤلفه‌های حاکم نیز سرایت خواهد کرد.

روی هم‌رفته می‌توان گفت که فقه سیاسی بخشی از فقه است که در عرض عرصه‌های تخصصی مانند فقه عبادات، فقه اقتصاد، فقه مدیریت و...، به تفقه در عرصه موضوعات سیاسی می‌پردازد؛ از این رو اصول فقه نیز در برخی از عرصه‌ها و مسائل فقه سیاسی می‌تواند ناظر به روش‌شناسی متناسب با فقه سیاسی باشد و می‌تواند با برخی از عرصه‌ها مانند فقه عبادات تفاوت داشته باشد؛ در حالی که فقه حکومتی، نگرشی کلان به فقه است که در آن استنباط مجتهد به تدبیر امور کلان جامعه معطوف است؛ از این رو شیوه و روش استنباط هم باید ناظر به اداره و تدبیر کلان جامعه باشد که خواهان گونه‌ای خاص و متمایز از اصول فقه سنتی است. به طبع چون فقه سیاسی، فقه ناظر به حوزه سیاست است و ضرورتاً به عرصه حکومت و عرصه‌های مختلف آن ناظر نیست، اصول فقه سیاسی با اصول فقه حکومتی متمایز است.

نتیجه‌گیری

فقه سیاسی شیعه از آغاز تکوین تا کنون مسیر رو به پیشرفتی را پیموده است؛ اما به‌دلیل دوربودن تشکیل حکومت دینی در انظار فقیهان، این فقه ظهور و بروزی در عرصه کلان سیاسی و حکمرانی نداشت؛ با این حال پس از انقلاب اسلامی به تدریج ضرورت پردازش به فقهی در قامت اداره و سرپرستی جامعه نمودار شد و آثاری در این زمینه نگارش یافت؛ ولی هیچ‌گاه فقهی حکومتی به تراز مورد نظر خود نرسید که بتواند نرم‌افزار نظام‌ساز حکومت باشد. برای دستیابی به فقهی در این تراز، بی‌شک نیازمند اصول فقه حکومتی خواهیم بود که از جمله اصول فقه مضاف به شمار می‌آید که رویکرد، روش و غایت متفاوتی از اصول فقه سنتی دارد تا بتوان به ابزاری برای استخراج فقهی نظام‌ساز، پویا و غیرمحصور در موضوعات خرد دست یافت که ظرفیت حداکثری استفاده از دین را در متن جامعه داشته باشد. چنین اصول فقهی از «اصول» فقه حکومتی متمایز است و محتوا و جهت‌گیری متفاوتی نیز از اصول فقه سیاسی دارد.

فهرست منابع

- جعفری، م.ت. (۱۳۷۲). تحقیقی در فلسفه علم. تهران: دانشگاه صنعتی شریف.
- جوادی آملی، ع. (۱۳۹۰/۹/۲۴). مراسم اختتامیه کنگره بین‌المللی بزرگداشت یکصدمین سال رحلت ملامحمد کاظم آخوند خراسانی. قابل دسترس در: <https://news.esra.ir/fa/w/290927>.
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۶/۳/۱۴). بیانات در مراسم هشتمین سالگرد رحلت امام خمینی. قابل دسترس در: https://farsi.khamenei.ir/newspart_index?tid=2220
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۹۸/۲/۱۸). بیانات در دیدار طلاب حوزه‌های علمیه. قابل دسترس در: <https://farsi.khamenei.ir/news.content?id=42463>
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۱/۸/۲۴). پیام به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم. قابل دسترس در: https://farsi.khamenei.ir/newspart_index?id=2642&nt=4&year=1371&tid=2220
- خامنه‌ای، س.ع. (۱۳۷۰/۶/۳۱). بیانات در درس خارج فقه. قابل دسترس در: https://farsi.khamenei.ir/newspart_index?id=2491&nt=2&year=1370&tid=1037
- خمینی، ر.ا. (۱۳۸۰). کتاب البیع. (ج.۲). تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- خمینی، ر.ا. (۱۳۸۲). صحیفه امام. (ج.۲۱، ۱۲، ۱۹، ۱). تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- خمینی، ر.ا. (۱۳۸۵). تحریر الوسیله. (ج.۱). تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- خمینی، ر.ا. (۱۳۹۰). منشور روحانیت. تهران: مرکز حفظ و نشر آثار امام خمینی علیه السلام.
- راغب اصفهانی، ح. (۱۴۱۶ق). مفردات الفاظ القرآن. بیروت: ذوی القربی.
- سروش، ع. (۱۳۸۵). بسط تجربه نبوی. تهران: صراط.
- شهید ثانی، ز. (۱۳۹۰). معالم الدین و ملاذ المجتهدین. قم: جامعه مدرسین.
- صدر، م.ب. (۱۳۵۹). همراه با تحول اجتهاد. تهران: روزبه.
- صدر، م.ب. (۱۳۷۹). دروس فی علم الأصول. قم: نشر اسلامی.

- عمید زنجانی، ع.ع. (۱۳۶۷). فقه سیاسی. (ج. ۱). تهران: امیرکبیر.
- فروند، ژ. (۱۳۸۴). سیاست چیست؟، تهران: آگه.
- فیومی، ا. (۱۴۱۲ق). المصباح المنیر. (ج. ۱). بیروت: داراحیاء التراث.
- قاضی شریعت پناهی، س.ا. (۱۳۹۵). حقوق اساسی و نهادهای سیاسی. تهران: میزان.
- کلینی، م. (۱۳۸۷). کافی. (ج. ۱). قم: جامعه مدرسین.
- محقق کرکی، ع. (۱۳۶۷). رسائل المحقق الکرکی. (ج. ۲). قم: کتابخانه عمومی آیت الله العظمی مرعشی نجفی.
- ملاصدرا، م. (۱۳۸۳). اسفار. (ج. ۱). تهران: بنیاد حکمت اسلامی صدرا.
- نابینی، م.ح. (۱۳۹۳). تنبیه الامه و تنزیه المله. قم: بوستان کتاب.

References

- Amid Zanjani, A. A. (1367 AP). *Political Jurisprudence* (Vol. 1). Tehran: Amirkabir. [In Persian]
- Ayatollah Khomeini. (1380 AP). *Kitab al-Bay* (Vol. 2). Tehran: The Center for Preserving and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Arabic]
- Ayatollah Khomeini. (1382 AP). *Sahifeh-ye Imam* (Vols. 1, 12, 19 & 21). Tehran: The Center for Preserving and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Persian]
- Ayatollah Khomeini. (1385 AP). *Tahrir al-Wasilah* (Vol. 1). Tehran: The Center for Preserving and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Arabic]
- Ayatollah Khomeini. (1390 AP). *Charter of the Clergy*. Tehran: The Center for Preserving and Publishing the Works of Imam Khomeini. [In Persian]
- Fayyumi, A. (1412 AH). *Al-Misbah al-Munir* (Vol. 1). Beirut: Dar Ihya' al-Turath. [In Arabic]
- Freund, J. (1384 AP). *What is Politics?*. Tehran: Agah. [In Persian]
- Jafari, M. T. (1372 AP). *Research in the Philosophy of Science*. Tehran: Sharif University of Technology. [In Persian]
- Javadi Amoli, A. (1390 AP). *Closing Ceremony of the International Congress Commemorating the Centenary of the Death of Mulla Mohammad Kazem Akhund Khorasani*. Retrieved from <https://news.esra.ir/fa/w/290927> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1370 AP). *Statements in the Advanced Jurisprudence Course*. Retrieved from <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2491&nt=2&year=1370&tid=1037> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1371 AP). *Message to the Society of Seminary Teachers of Qom*. Retrieved from <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?id=2642&nt=4&year=1371&tid=2220> [In Persian]
- Khamenei, S. A. (1376 AP). *Speech at the Eighth Anniversary of the Death of Imam Khomeini*. Retrieved from <https://farsi.khamenei.ir/newspart-index?tid=2220> [In Persian]

- Khamenei, S. A. (1398 AP). *Speech at a Meeting with Seminary Students*. Retrieved from <https://farsi.khamenei.ir/news-content?id=42463> [In Persian]
- Kulayni, M. (1387 AP). *Al-Kafi* (Vol. 1). Qom: Society of Seminary Teachers. [In Arabic]
- Mohaqqeq Karaki, A. (1367 AP). *Rasa'il al-Mohaqqeq al-Karaki* (Vol. 2). Qom: Grand Ayatollah Mar'ashi Najafi Public Library. [In Arabic]
- Mulla Sadra, M. (1383 AP). *Asfar* (Vol. 1). Tehran: Sadra Islamic Wisdom Foundation. [In Persian]
- Naini, M. H. (1393 AP). *Tanbih al-Ummah wa Tanzih al-Millat*. Qom: Bustan-e Ketab. [In Arabic]
- Qazi Shariat Panahi, S. A. (1395 AP). *Constitutional Law and Political Institutions*. Tehran: Mizan. [In Persian]
- Raghib Isfahani, H. (1416 AH). *Mufradat Alfazh al-Quran*. Beirut: Zu'l-Qarnayn. [In Arabic]
- Sadr, M. B. (1359 AP). *Along with the Evolution of Ijtihad*. Tehran: Ruzbeh. [In Persian]
- Sadr, M. B. (1379 AP). *Durūs fi 'Ilm al-Uṣūl*. Qom: Islamic Publications. [In Arabic]
- Shahid Thani, Z. (1390 AP). *Ma'alim al-Din wa Maladh al-Mujtahidin*. Qom: Society of Seminary Teachers. [In Arabic]
- Soroush, A. (1385 AP). *Expansion of Prophetic Experience*. Tehran: Serat. [In Persian]